

نوشته: دکتر پرویز صانعی

## خلاقیت و وجدان ناخود آگاه

هردوت از قول استرابو گزارشی در باره رفتار ایرانیان بهنگام تصمیم گیری دارد که بسیار جالب توجه و در عین حال نمودار هوش و نکته سنجی ذاتی ایرانی در مسائل اجتماعی و روانی است. او می نویسد که «پارسی ها کارهای مهم را در مستی مورد شور قرار می دهند، ولی میزبان خانه ای، که در آنجا شور بعمل آمده، رائی را که داده اند، روز دیگر به آنها می گوید. اگر آنها پسندیدند، می پذیرند و الا از نو شور می کنند و نیز، اگر راجع به مطلبی در حال طبیعی مذاکره کرده اند، هنگام مستی رأی می دهند» در این شرایط پس از آنکه غذا و شراب کافی صرف می شد، بازرسی فکر آگاه بر وجدان ناخود آگاه به حد اقل می رسید، قید و محدودیت از میان می رفت و در محیطی گرم و غیر رسمی هر کس آزادانه و بدون رعایت تعارفات و تشریفات معمولی و سلسله مراتب اداری پیشنهادات خود را در مورد مسأله مورد بحث ارائه می داد.

فردای آن روز که مستی از سرهای پرید و واقعیات حیات اجتماعی و سلسله مراتب طبقاتی و اداری دوباره آشکار می شد پیشنهادات شب گذشته را مجدداً مطرح کرده با استفاده از فکر آگاه در باره مزایا و معایب هر یک بررسی می کردند و بالاخره راهی را برمی گزیدند که غالباً به موفقیت و پیروزی در راهها و کارها منتهی می شد.

---

۱- رجوع کنید به تاریخ هردوت یا تاریخ ایران باستان، تألیف حسن پیرنیا، (چاپ اول)،

کاری که ایرانیان باستان می‌کردند محصول جرقه‌های نبوع این ملت است که در بسیاری از موارد، وقتی شرایط و اوضاع و احوال مساعد بوده، بارور شده و نتایج فوق‌العاده نیکو بوجود آورده است. از طرف دیگر این عادت ایرانیان که بطور غریزی و شاید بدون خودآگاهی کامل صورت می‌گرفت صد‌ها سال قبل از آنکه روانشناسی جدید پدید آمد و مورد استفاده قرار گیرد، بر پایه اصیل‌ترین و مهم‌ترین جلوه‌های طبیعت انسان قرار داشت.

کاری که ایرانیان می‌کردند، بزبان روانشناسی امروز آن بود که بوسایل مصنوعی کنترل و بازرسی فکر آگاه را بر فکر ناخودآگاه از میان بردارند و به گنجینه عواطف و احساسات و تجربیات موجود در وجدان ناخودآگاه دست یابند و راه حل مشکلات خود را بدین ترتیب پیدا کنند، و این رفتار منطبق با آخرین مطالعات روانی است که خلاقیت فکری، هنری و عاطفی را مشروط به استفاده از محتوی وجدان ناخود آگاه می‌شناسد.

رابطه خلاقیت با وجدان ناخودآگاه مورد توجه و بررسی روانشناسان و روانکاوان قرار گرفته است.

فروید در رساله کوچکی بنام «رابطه شاعر با خواب و خیال» که در سال ۱۹۰۸ انتشار یافت، توضیح می‌دهد که چگونه سازندگی و خلاقیت شاعر بستگی بدان دارد که آزادانه به خواب و خیال بپردازد و بعد بتواند خواب و خیال خود را که مظهر خواست‌ها و آرزوهای ارضاء نشده او است در قالب ادبی بریزد و طوری تنظیم کند که مورد توجه و عنایت سایرین نیز قرار گیرد.

فروید می‌نویسد:

« اول ببینیم بعضی از خصوصیات خیال‌پروری چیست. می‌توانیم از اینجا شروع کنیم که مردم خوشحال هیچگاه خیال‌پردازی نمی‌کنند، بلکه اینکار مخصوص مردم ناراضی است... هر خیال متضمن ارضاء یک آرزوست و باعث بهبودی و

(تحمّل) واقعیت نامطلوب میشود<sup>۱</sup>. و بعداً مینویسد: میتوان گفت که یک خیال در آن واحد در اطراف سه دوره زمانی چرخ میزند. فعالیت خیال در ذهن انسان با یک احساس فعلی مرتبط است که در اثر واقعه‌ای در زمان حاضر، که توانسته یک آرزوی شدید را برانگیزد، بوجود آمده است. از اینجا خیال به خاطره یک تجربه قبلی که معمولاً بدوران کودکی تعلق دارد و در آن تجربه آرزوی کنونی برآورده شده بود باز میگردد. بعد موقعیتی را برای خود می‌آفریند که باید در آینده بوجود آید و مظهر ارضاء آرزوی کنونی باشد<sup>۲</sup>. بدیهی است بازگشت بگذشته و یادآوری خاطرات مستلزم آن است که کنترل فکر آگاه برامیال و آرزوهای سرکوبیده شده تا آن حد سخت و شدید نباشد که جلوی هرگونه تظاهر محتویات وجدان ناخودآگاه را بگیرد.

بعضی از مخترعان، مبتکران و هنرمندان در گزارش‌هایی که از خود بجای گذاشته‌اند، جریان خلّاقیت را در وجودشان تشریح می‌کنند. این گزارشها بازنمودار استفاده کامل و غیر محدود از محتوی وجدان ناخودآگاه است. منجمله نامه‌ای از نابغه عالم موسیقی، موتزارت باقی مانده که بخوبی رابطه خلّاقیت را با محتوی وجدان ناخودآگاه روشن می‌سازد. موتزارت می‌نویسد<sup>۳</sup>.

«وقتی من کاملاً خودم هستم، یعنی کاملاً تنها و سرحال هستم و مثلاً وقتی در یک واگون مسافرت می‌کنم و یا بعد از یک غذای خوب قدم می‌زنم و یا شب‌هایی که نمیتوانم بخوابم... در چنین مواقعی است که تصورات من بهتر و با وفور بیشتر جریان پیدا می‌کند. من نمیدانم که این تصورات از کجا و چگونه پیدا میشود و نمیتوانم بزور آنها را در ذهن خود مهیا کنم. تصوراتی را که برای لذت بخش است

۱- S. Freud, the Relation of the Poet to Day-dreaming., in Sigmund Freud, On Creativity and the Unconscious, Harper Torchbooks (1958) p. 47.

۲- Id. p. 48.

۳- From, Life of Mozart, by Edward Holmes, Quoted and Translated From the Creative Process ed. by Brewster Ghiselin.

در حافظه خود نگاه میدارم و آنگونه که میگویند عادت دارم آنها را زیر لب زمزمه کنم. اگر باین کار ادامه دهم بزودی برایم روشن میشود که این قطعات را چگونه میتوانم مورد استفاده قرار دهم و ترکیب خوبی از آنها بسازم، یعنی چگونه می توانم بر طبق قواعد «کمترپوان» و خصوصیات هر یک از آلات موسیقی و غیره، آنها را با هم بیامیزم.

همه اینها روح مرا به آتش میکشد و بشرط آنکه کسی مزاحم من نشود، تصورات من خود بخود گسترش می یابد، منضبط و مشخص میشود و همه اثر، هر چند طولانی باشد، تقریباً بطور کامل و تکمیل شده در ذهن من مجسم میگردد، بطوری که می توانم، مثل تصویری خوب یا مجسمه ای زیبا آنرا با یک نظر مورد بررسی قرار دهم. من قطعات موسیقی را در ذهن خود یکی پس از دیگری نمی شنوم بلکه گویی همه یکباره بگوשמ میخورد. من نمیتوانم بگویم که این اسر چه لذتی دربردارد. تمام این ابداعات و سازندگی ها در یک خواب زنده و لذت بخش صورت می گیرد... وقتی به یادداشت کردن تصورات ذهنی خود می پردازم، از کیسه خاطرات خود - اگر بتوان این اصطلاح را بکار برد - آنچه را که قبلاً بطریقی که ذکر شد در آن جمع شده، بیرون می آورم. باین علت بروی کاغذ آوردن قطعات موسیقی با سرعت انجام می پذیرد چون همه چیز - همانگونه که ذکر شد - قبلاً تکمیل شده و موجود است...»

میدانیم که داسنه محتوی وجدان خود آگاه در مقایسه با وجدان ناخود آگاه بسیار کوچک و محدود است. در هر زمان ما تنها نسبت به جزئی بسیار کوچک از عواطف، حالات و افکار خود آگاهی داریم و بقیه تأثرات و تجربیات ما که قسمت اعظم حیات روانی را تشکیل میدهد، در وجدان ناخود آگاه جای دارد. بدین ترتیب اگر شخصی بتواند آزادانه از محتوی وجدان ناخود آگاه استفاده کند به ذخائر پرارزشی از تجربیات، عواطف، ادراکات و احساسات گذشته خود دسترسی خواهد داشت. بعکس اگر این ذخیره پرارزش بعلت سرکوبی شدید خواست ها و کشش های غریزی یا افکار و عواطفی که بعلت مغایرت با فکر آگاه و ارزشهای اجتماع در وجدان ناخود آگاه

قرار گرفته‌اند، در اختیار شخص نباشد، احساسات و افکار او تنها در محدوده بسیار ناچیز وجدان خودآگاه - یعنی در حدود پدیده‌هایی که بخاطر می‌آورد - بحرکت درمی‌آید. با این وسائل محدود، اگر شخصی منطقی و دقیق باشد ممکن است بتواند افکار خود را بصورت منظم و مرتبی درآورد، ولی مسلماً خلاقیت فکری و عاطفی او محدود خواهد بود.

می‌دانیم که انسان با مجموعه‌ای از کشش‌ها و انگیزه‌های طبیعی و ضد اجتماعی به دنیا می‌آید که در زبان روانکاوی به «نهاد» تعبیر شده است. «نهاد» خوب و بد و قید و محدودیت نمی‌شناسد و تنها در ارضاء فوری خواست‌های خود می‌کوشد. ولی بدان علت که انسان برای ادامه حیات مجبور است که به عواملی خارج از وجود خود متکی باشد - فرضاً برای آنکه بتواند از عذاب گرسنگی رهایی یابد لزوماً باید غذای او از دنیای خارج تأمین شود - از این جهت بتدریج رفتار او با انتظارات و ارزشهای جامعه هماهنگی پیدا میکند و با اصطلاح جامعه‌شناسان، «اجتماعی» میشود. در این زمان انگیزشهای نهاد دیگر بطور مستقیم و بدون قید و محدودیت ارضاء نمی‌شود، بلکه بعلت تعلیم و تربیت اجتماعی و پیدایش بازتابهای شرطی در انسان شخص یاد می‌گیرد که ارضاء کشش‌های خود را به تعویق اندازد و به ترتیبی ارضاء کند که با اعتراض و مجازات پدر و مادر - که خود نماینده ارزشها و انتظارات جامعه هستند - روبرو نشود و سدی در مقابل آن پدید نیاید. بدین ترتیب در جریان «اجتماعی شدن» و پیدایش شخصیت - یعنی قسمتی از وجود انسان که او را به جهان خارج و واقعیت مربوط می‌کند - انسان مجبور است که بسیاری از انگیزشها و کشش‌ها و حتی عواطف و افکار ضد اجتماعی خود را که با نظام اجتماع مغایر است سرکوبی کند و موقتاً بفراموشی بسپارد. «فروید» تشریح کرده است که پیدایش نظام اجتماعی و تمدن لزوماً با سرکوبی غرائز فطری بشر ملازمه دارد و تمدن بر پایه سرکوبی خواست‌های بشری قرار گرفته است.<sup>۱</sup> بدین ترتیب ضمناً معلوم میشود که از شرایط

۱ - S. Freud, Civilization and its Discontent.

تمدن که خود بر پایه ابداعات و اختراعات بشری استوار شده آنست که امیال و خواست‌های غریزی بشر سرکوبیده شود، یعنی سرکوبی غرائز یکی از شرایط اساسی خلاقیت و سازندگی است. اگر تعارض و تضادی میان فرد و محیط خارج او وجود نداشته باشد اصولاً حس خودآگاهی و درون‌نگری بوجود نمی‌آید<sup>۱</sup> و افکار و عواطف انسان تلطیف نمی‌پذیرد و دقیق نمی‌شود تا مایه و پایه خلاقیت و سازندگی فراهم آمده باشد. بدین ترتیب تعارض و تضاد - اگر به حد بیماریهای روانی نرسیده باشد و فعالیت‌های فکری و هنری فرد را فلج نسازد مانع نشود، از شرایط خلاقیت است. مسأله آنست که پس از آنکه سرکوبی غرائز صورت گرفت، اگر کنترل وجدان خود آگاه بسیار سخت و غیرقابل انعطاف باشد، جلوی تظاهر پدیده‌های موجود در وجدان ناخودآگاه را می‌گیرد و مانع از خلاقیت و سازندگی می‌گردد. یعنی هرچقدر نظام اجتماعی و همراه آن نظام خانوادگی و تربیتی، بیشتر بر سرکوبی غرائز، افکار و احساسات اعضاء جامعه سبتنی باشد و بتواند با تحمیل مجازاتهای جسمانی و روانی (از طریق ایجاد احساس گناهکاری و شرمساری) افراد را چنان بار آورد و مشروط سازد که بهنگام بروز افکار و پدیده‌های سرکوبیده‌شده احساس عذاب و اضطراب کنند، بهمان نسبت جلوی تظاهر وجدان ناخودآگاه و خلاقیت افراد سد خواهد شد. باین جهت در جوامع سنتی و نظامهای مطلقه حکومت که ضمناً با تربیت بسته و محدود در خانواده و مدرسه ملازمه دارد، افراد سدهای غیرقابل نفوذی در مقابل تظاهر آزاد پدیده‌های وجدان ناخودآگاه خود بوجود می‌آورند و آنگونه که تعلیم و تربیت عام اجتماعی برایشان روشن ساخته، از بروز پدیده‌های موجود در وجدان ناخودآگاه ده‌چار ترس و اضطراب و حتی بیماریهای روانی میشوند. باز بهمین جهت کسانی که از لحاظ مذهبی «قشری» فکر می‌کنند چنان جلوی امیال و افکار سرکوبیده خود را میگیرند که هرگونه فکر نو و متفاوتی را گناه می‌شمارند و با هر انحرافی که بخواهد در فکر و احساسشان پدید آید، خود را به عذاب شدید وجدان محکوم می‌سازند و جز در چهارچوب مفاهیم و ارزشهای ثابت روان خود گام بر نمی‌دارند.

۱- رجوع کنید به کتاب من «جامعه‌شناسی ارزشها» (۱۳۴۷) صفحات ۹۶-۸۳

نکته دیگری را نیز باید روشن کرد و آن اینکه امکان بهره‌برداری از ذخائر وجدان ناخودآگاه همیشه لزوماً به خلاقیت منجر نمی‌شود. یعنی علاوه بر آنکه فرد باید بتواند در شرایط معین محدودیت‌ها و قیود فکر آگاه را از میان بردارد و آزادانه به عمق احساسات و تجربیات گذشته خود دست یابد، برای آنکه آفریننده باشد صفات و ویژگی‌های دیگری نیز ضرورت دارد که تا حد زیاد اثری و غیر قابل بازرسی است. ولی بهر تقدیر شک نیست که در صورت وجود استعداد ذاتی برای آفریدن و خلق کردن، سرکوبی معتدل غرائز و خواست‌های طبیعی، لازمتی است که نظام اجتماعی و تربیتی طوری باشد که به افراد اجازه مخالفت و اعتراض و عنوان کردن اسیال و افکار سرکوبیده را بدهد و گرنه خلاقیت امکان‌پذیر نخواهد بود.

\*\*\*

چند سال پیش در کتاب «قانون و شخصیت» من نظام تعلیم و تربیت کشور را مورد بررسی قرار داده‌ام مدعی شده‌ام که مخالف پرورش روح سازندگی و خلاقیت است، منجمله نوشته بودم:

«خلاقیت فکری احتیاج به آن دارد که چهارچوبه‌های بسته فکر شکسته شود و پرنده روان با آزادی کامل که صفا بخش جان اوست به پرواز درآید و افق‌های نادیده را کشف کند و بگشاید. شرایط و عوامل اجتماعی هر روز تغییر می‌یابد و مشکلات جدید راه‌حل‌های جدیدی را ایجاب می‌کند. و برای پیدا کردن راه‌حل جدید نمیتوان در چهارچوبه‌های فکر قدیم به جستجو پرداخت. یکی از عللی که ماسخ‌توری و مبتکران نداشته‌ایم همین روش تعلیم و تربیت و مبتکی کردن فکر مردم به افکار و عقاید گذشتگان است، تا آن حد که معمولاً بزرگان تاریخ ما که با فکری نو تغییرات با ارزشی در وضع کشور ما بوجود آورده‌اند آنهایی بوده‌اند که به مدرسه نرفته فکرشان با نتیجه‌گیری کلی و افکار قدیمی موضوع دروس مدارسها (که با شرایط و احتیاجات فعلی وفق نمی‌دهد) مقید نشده است.<sup>۱</sup>

---

۱- رجوع کنید به کتاب «قانون و شخصیت»، از انتشارات دانشگاه تهران؛ ۱۳۴۴ صفحه ۱۶۶. بطور کلی فصل مربوط به مدرسه را هم در صورت علاقه از صفحه ۱۵۱ ببعد مطالعه کنید.

و امروز وقتی می‌گوئیم در کلیه مؤسسات آموزشی و مخصوصاً در دانشگاه‌ها اینک‌ه لا اقل در سطحی بالاتر جبران کمبود و نقص آموزش دوران ابتدائی و متوسط باشد باید به دانشجویان اجازه داد و او را تشویق کرد که در کلاس به بحث و استدلال بپردازد، نظرات گوناگون را بررسی کرده خود به نظر و نتیجه‌ای مستقل برسد، و بدین خاطر نیست که دانشجویان مطالب درسی را بهتر درک کنند. بلکه علاوه بر آن است که دانشجویان با فعالیت و مشارکت در بحث و استدلال از حالت صرفاً منفعل خارج شود و با آزادی کامل نظرات و انتقادات خود را مطرح کند و بدین وسیله سختی کنترل و جدان‌گاه که متأسفانه در نظام تعلیم و تربیت عمومی ما بسیار شده است بکاهد و بتواند در عمق روان و تجربیات گذشته خود فرو رود و با استفاده مستوی آن خلاقیت و سازندگی بیشتر داشته باشد. البته این بحث در مورد تأسیسات اجتماعی ما از قبیل خانواده، مذهب و حکومت هم صادق است.